صورة ما کتبه مقرظا علی هذه الرسالة ماحی البدع

والضلالة الفاضل النحریر والناقد البصیر جامع المعقول والمنقول

حاوی الفروع والاصول زائر ابی عبدالله الحسین وللائمة

المصطفین اللوذعی الیلمعی صاحب المنزلة العظمی المولوی السید محمد رضا المعروف

بمولنا دامت برکاته وزادت افاداته

کتابی که تاب قمر می برد — کتابی که آب گهر می برد

تعالی الله این عجالهٔ نافعه چه کتابی است که هر حرفش نجمی است زاهر و هر لفظش کوکبی است با
نقاطش لمعانی است از برق خاطف و هر فقره اش شهابی است ثاقب فی الحقیقت اگر دم این صحیفه
گرامی بلکه لطیفه ایست الهامی که جواب تحفهٔ فاضل دهلوی از همین تحفه پیدا و از کلام یک مقام
مقام دیگرش هویدا است مولفش درین باب گوی سبقت از دیگر اولی الالباب در ربوده
طرز لایق براقران و امثال خویش فایق بوده است مبالغه نیست تا حال ماندیده ام که
کسی از سابقین و لاحقین جواب کتابی از همان کتاب نوشته باشد و این نه مجرد دعوی است
بلکه بر مهرهٔ فن و مطالعه کنندگان کتب کلامیه خود ظاهر و هویدا است حضرت واهب
چنین موهبت را به صاحب طبع نقاد و ذهن وقاد جناب عالم ادیب و فاضل اریب
اوحد الزمن السید ریاض الحسن سلمه الله وابقاه واوصله الی ما تمناه خاص فرموده

وذلک فضل الله یؤتیه من یشاء

maablib.org

حضرات اہلسنت وجماعت اس رسالہ کو ہرگز نہ خریدیں ورنہ ملاحظہ کریں

وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

تحفۂ منقلبہ

۱۳۱۳

در مطبع احمدی طبع شد

حق تالیف محفوظ ہے

حضرات اہلسنت و جماعت اس رسالہ کو ہرگز نہ خریدیں اور نہ ملاحظہ کریں

وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

تحفۂ منقلبہ

۱۲۱۳ھ

لکھنو طبع شد

حسینی

در مطبع دہلی

حق تالیف ہمکا محفوظ ہے

٢٣٦

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ حمدا کثیرا والصلوۃ علی من ارسلہ بالحق بشیرا
ونذیرا وعلی اھل بیتہ الطاہرین الذین اذھب اللہ
عنہم الرجس وطھرھم تطھیرا اما بعد چون در بارگاہ
عظمت و جلالت حضرت احدیت تعالی شانہ کبر و غرور و مکر و
زور کسی پسندیدہ نیست چنانکہ از کریمہ یخادعون اللہ
والذین امنوا وما یخدعون الا انفسہم الا یہ
ظاہر و جلی است و عادت الٰہی برین جاری ست کہ ہر کہ در مناصب و مناقب

بزرگان دین بفضولی حرف زند و آنرا در حق دیگران بتکلف بگرداند
حضرت مقلب القلوب از صرف همین مناصب بنحو غیر مناسب بنص کریمہ
وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون طبل زیر گلیم او را
ظاهر فرماید و یکی از بندگان خویش الہام نماید تا به انقلاب اقوال
ناصوابش تخدیع و تلمیع او را افشا نموده به جزای کردارش رساند
مصداق انجال و مصدق انتقال کتاب تحفہ اثنا عشریہ
مولفہ جناب شاہ عبد العزیز صاحب دہلوی است کہ مشتمل بر
مضامین متنافتہ بدیعہ و دستمال رد و ابطال علمای کرام شیعہ
است با اینہمہ بعضی از معتقدین شاہ صاحب کہ باین بندہ
گنہگار امیدوار رحمت حضرت باری سید ریاض الحسن
بن المرحوم سید باقر علی النقوی البخاری غفر اللہ لہما معرفتی دیرینہ
دارد در روزی در ستایش این مولف و مولف لاف زنہا
نمودہ بہ راقم آثم گفت کہ تحفہ کتابی است عدیم النظیر کہ جوابی ندارد

و از این راه بشتری از علمائی شیعه مرة بعد اولی از یک جواب سیر ناشده جوابی دیگر می آرد گفتم تکرار جواب نظر بر حصول ثواب و رضائی رب الارباب است ورنه این تحفه شاه صاحب درحقیقت قابل جواب نیست بلکه چون نسبت بدیگر کتب اهلسنت تهافت وتناقص و اختلاف واضطراب درین کتاب بیش از بیش است میتوان گفت که تحفه خودش جواب خویش است گفت اگر این دعوی مطابق واقع است یکدوجا در تحفه ازین تهافت وتناقص نشان داده منت بجان نهند گفتم حیف که قلت فرصت وضیق وقت مانع از انتخاب بالاستیعاب آنست لکن تاهم برعایت اختصار یکی از هزار کم می آرم وانچه درین باب از تحفه می نگارم بحول و قوة الهی از تناقص صریح وتهافت قبیح بخوبی آگاهی دهد وسلسله مدح وثنائی شما وامثال شما از هم باشد بلکه اگر روح پرفتوح شاه صاحب بکلمه طیبه هل نه بضاعتنا ردت الینا متکلم شود عجب نباشد پس بنابرباین خاطر

...ن عزیز نیز بغرض تصدیق دعوی خود مہیای انتخاب شدم
چون فرصت قلیل و طبیعت علیل است زیاده ترخوض و تفحص
...ربی رود بلکه تیمناً و تبرکاً بعد چهارده معصومین بر چهار
...فس صاحب تحفه اکتفا کرده میشود اگر هوس است همین قدر بس ست
...ہر گاه در ذکر این اختلافات انقلاب تقریر بی نظیر شاه صاحب
...از تقریر دلپذیر ایشان اتفاق افتاده تسمیه این وجیزه متحنیه
...تحفه منقلبه و ترتیب این انتخاب بطور سوال و جواب مناسب نمود
...کاین ماجرا عجب العجاب است که تحفه خود سوال و خود جواب است
...الحمد که این طلسم عجیب و نقش غریب که حرفاً بحرف مبہج شگرف صورت
...ر گرفت غایت لطفش اینکه در ماه ولادت با سعادت
...ر رسالت فص خاتم نبوت و بنالت صلی الله علیه و آله و سلم
...در اوسط شهر ربیع الاولی ۱۳۱۳ یکهزار و سیصد
...ده هجری حسن ارتسام پذیرفت تا به برکت وجود ذی جود حضرت

خاتم رسالت این رسالہ ہم خاتمہ جوابات تحفہ بودہ باشد و محبوب

قلوب صغیر و کبیر خصوصاً مرغوب سرکار امیر ابن امیر موسس اساس

امارت مشید ارکان وزارت کان سخا جان عطا کہف الغربا معین

السادات والعلما مرجع عالم و عالمیان حاج الحرمین الشریفین زائر

ابی عبداللہ الحسین المستغنی عن الالقاب جناب **نواب جعفر علیخان**

بہادر دام اقبالہ و مضاعف جلالہ ابن نواب اشرف الدولہ مشرف

الملک نواب امجد علیخان بہادر شرافت جنگ

خلف الصدق طرۂ دستار ریاست و امارت سرو جویبار ریاست

و وزارت معرکہ شکن جنود اعادی مردود کا سر اعناق حسود

الجود شیر بیشہ فراست و دانشوری دلیر شیر افگن عرصہ تہوری برتر

حاج الحرمین الشریفین زائر حائر ابی عبداللہ الحسین وزیر اعظم دستور معظم

معتمد الخاقان اعتضاد السلطان **نواب منور الدولہ** مکرم الملک

جناب **نواب احمد علیخان بہادر ذوالفقار جنگ** یادگار

نامدار والاقتدار جلوه افروز مسند عزت و فخار بقراط دانش ارسطو منش لقمان
زمان مسیحای دوران حضرت اعظم دستور مکرم وزیر محترم نواب منتظم الدوله
نظام الملک حکیم مهدی علیخان بهادر سهراب جنگ عطر الله تربته
منور مضجعه گردد چونکه ذات والاصفات ابن امیر ابن امیر و وزیر ابن وزیر جامع
کمالات کونین و مجمع صفات دارین است که بنفس نفیس خود و نیز آبا عن جد بجد شده و
مشرف و شرف زر لاتعد شرف حج حرمین شریفین و زیارت سبطین طیبین علیهما السلام
الی یوم القیام حاصل فرموده اند موجب مزید سعادت و شرف و برکت
رساله هذا آنکه چنین هدیه محقره و تحفه مختصره که همچو پای ملخ پیشکش بارگاه سلیمانی
است بحضور آن مرجع اقاصی و ادانی شرف قبول یابد و ذریعه استفاده اولاد
و احفاد امجاد سرکار ذوی الاقتدار و دیگر امرا نامدار و مومنین شهر و
معمور گردد و ازین ذره بمقدار در حلبه اعصار نشانی در اثبات تناقض اقوال
صاحب تحفه دلیلی و برهانی بوده باشد و لنعم ما قیل بیت

یادگار ما نقشی است کز ما یاد ماند	که هستی را نمی بینم بقائی

سوال اول از تحفۂ اثنا عشریہ

شاہصاحب در باب سوم ص ۱۵۵ تحفہ مطبوعہ مطبع نولکشور
می فرمایند کہ از اسلاف شیعہ جماعتی بودند کہ سید مجتبی سبط مصطفی
خلدہ کید زہر اامام حسن را بعد از شہادت حضرت امیرؑ باعث شد
وچہل ہزار کس بموت بیعت کردند و بر قتل معاویہ ترغیب نمودہ بیرون
کوفہ برآوردند و بنیت فاسدہ ایشان تصمیم یافتہ بود کہ آنجناب را
ورطہ ہلاک اندازند چنانچہ در اثنای راہ بابت تنخواہ آنجناب ر
آزردہ ساختند و بقول و بفعل با ادبی ادبیہا بعمل آوردند تا آنکہ مختار ثقفی
کہ خود را از شیعہ خاص قرار میداد مصلی نماز را از زیر قدم مبارکش
ولعینی دیگر کلنگی بر ران مبارکش زد وچون نوبت بمقابلہ و مقاتلہ رسید
معاویہ رہب شدہ ترک نصرت آن امام بحق نمودہ خسران دنیا و آخرت
برای خود اندوختند حالانکہ خود را از مخصوصان شیعہ آنجناب د

وشیعهٔ والد عالی مقدارش می گفتند و مذہب تشیع احداث کردہ و

بنیاد نہادہ اہناست الی ان قال بلکہ بعضی ازینہا ارادہ فتک وغا

با امام نیز در خاطر داشتند و نزد امام اینہمہ فسادات و ارادات ایشان

بہ ثبوت رسیدہ و بحد یقین انجامیدہ بود بنابر آن تن بمصالحہ درداد

و ناچار بخلع خلافت راضی شد۔

جواب از تحفہ اثنا عشریہ

شاہ صاحب جواب این کلام بلاغت نظام خود در باب ہفتم

عقیدهٔ ششم ص ۲۹۴ تحفہ باین تقریر دلپذیر برخود دادہ اند

کہ این صلح و تسلیم حضرت امام حسنؑ بجہت قلت و ذلت وقوع نیافت

زیرا کہ ہمراہ امام فوج کثیر مستعد جانفشانی بایبود و یکدل و یکرو در نصرت

امام ساعی لکن چون مدت خلافت کہ ہمگی سی سال بود منقضی شدہ بود ترک

این امر فرمود انتہی۔

سوال دوم از تحفہ

شاہصاحب در ضمن سوال اول بغرض توثیق کلامی کہ در حالات فاحشہ
جماعتی از اسلاف شیعہ ذکر یافتہ اینہم فرمودہ اند کہ احوال این جماعہ را
سید مرتضی در کتاب تنزیہ الانبیاء والائمہ بہمین تفصیل ذکر کردہ در مقام
غدر از جانب حضرت امام حسنؑ در مصالحہ کہ با معاویہ نمودند و خلع خلافت
بن در دادند انتہی و چون این قول سید مرتضی است نہ شاہصاحب پس تناقص در
کلام شان لازم نیاید

جواب از تحفہ

شاہصاحب در ص ۲۶۷ تحفہ جواب این کلام خویش نیز چنین دادہ اند
از سید مرتضی گوید کہ ہر چند ولایت حضرت امیر متحقق بود لیکن ولایت
تمام بود معنی زیرا کہ معاویہ با او ہمیشہ در پرخاش ماند تا آنکہ شہادت
یافت و اکثر متابعان فوج حضرت امیر اولاد صحابہ بودند کہ ہمہ اعدائی
آنجناب گزشتہ اند و عدل و فضل شیخین و اعوان ایشان را معتقد بودند انتہی
پس حسبۃ للہ ساعتی از رعایت اہل ملت خویش خود را یکسو داشتہ

صاف صاف براه انصاف بفرمایند که قطع نظر از عداوت جناب
ابو الحسنین این علاقه ابوت و بنوت و اعتقاد بعدل و فضل حضرات شیخین
مقتضی تسنن این لشکریان است یا تشیع ایشان و اینطور و طریق شیعه است
یا حضرات اهلسنت را اینها جماعتی از اسلاف شیعه بوده اند یا اسلاف
اهل سنت پس اینها را نزد جناب سید علیه الرحمه از اسلاف شیعه نمودن
اگر افترا بر سید علامه نیست چیست پس تناقص صریح در کلام شاه صاحب
لازم باشد دبر همقدر رسم اکتفا نمود نموده بمفاد زاد علی الطنبور نغمه
افترائی دیگر در خاتمه عبارت سوال اول چنین نموده اند که این است
ترجمه ملخص عبارت فصول که از کتب معتبره امامیه است) حالانکه صاحب فصول
از مشاهیر علمائی مالکیه است چنانکه صاحب ذخیرة المآل گفته کتاب الفصول
المهمه فی فضل الائمة تصنیف الشیخ الامام علی بن محمد الشهیر
بابن الصباغ من علماء المالکیه انتهی پس او را امامیه فرمودن و
کتاب فصولش را از کتب معتبره امامیه قرار دادن از عجائب افادات

حضرت پیر خرابات است که یاد از شعر شاعر مید ہد بیت

از افادات شیخ ما چه عجب		گر به شاشید و گفت باران است

و چه قدر تصدیق عدالت و توثیق شاه صاحب میکند بهر کیف اکثری
از جماعه بلکه جم غفیری ازان بلاشبهه از اسلاف اهلسنت بوده اند و موید
این معنی است آنچه شاه صاحب در خاتمه عبارت صـ ۲۹۴ تحفه افاده
فرموده اند که (آنچه صاحب فصول از امامیه نقل کرده که روسای عسکر امام
با معاویه در ساخته بودند و امام را بالیقین حال شان معلوم شده بود
که ایشان اراده فاسد مصمم کرده بودند که امام را گرفته حواله آن باغی نمایند
افترای محض است) انتهی ازین هم ظاهر است که اگر جماعه مذکوره معتقد خلافت و عدل و
فضل حضرات شیخین و بر طریقه اهل سنت نمی بودند شاه صاحب در حمایت
و رعایت ایشان اینقدر اهتمام و مبالغه نمیفرمودند که پاس ادب
فاضل مالکی اصلا منظور نمی داشتند و کلام صدق نظامش را افترای محض می انگاشتند
و هر چند بنا بر غرض معلوم اینجا شاه صاحب از ذمائم لشکریان که صاحب فصول

نوشته تحاشی فرموده و آنرا افترا نموده اند ولکن بالجبار قادر مختار
در جای دیگر همین تحفه بمراتب زیاده تر از صاحب فصول در تهجین
و توهین همین لشکریان داد تشنیع و تحقیق داده اند چنانچه در ص ۲۹۸ تحفه
تحت کریمه و من یرتد منکم عن دینه الآیه چنین فرموده اند که صفاتیکه
در مقاتلین مرتدین حضرت حقتعالی بیان فرموده اضداد آن صفات در لشکریان
حضرت امیر متحقق بود خائن و سارق بودند و ان الله لا یحب الخائنین
و مفسدین بودند و ان الله لا یحب المفسدین و اتباع
اولی الامر و اطاعت او نمی نمودند پس کلمه یحبهم و یحبونه اصلا در حق
ایشان راست نمی آید و بر حضرت امیر تکبر و تحکم می ورزیده و رنج و
ایذا میدادند پس اعزة علی المومنین بل علی یعسوب المومنین
گشتند و از بغاة و خوارج می ترسیدند پس اذلة علی الکافرین
شدند و از جهاد فرار می کردند و بجای لا یخافون لومة لائم لا یسمعون
نصیحة ناصح در حق ایشان راست بود که نصیحت حضرت امیر را گوش نمیکردند

maablib.org

انتہی و چون لشکریان حضرت مجتبی ہمان لشکریان حضرت مرتضی بودہ اند
چنانکہ خود شاہ صاحب در سوال دل تصریح بآن فرمودہ اند پس خود
جناب شان در ذائم اینہا چہ دقیقہ فرو گذاشتہ اند کہ طعن افترا بیچارہ
مالکی زدہ اند حالانکہ درین معرکہ مدح و ذم خود مصداق سہ
خود کوزہ و خود کوزہ گر و خود گل کوزہ بودہ اند بالجملہ ہیچو اختلاف و اختلال
در کلمات طیبات شاہ صاحب دیدنی و تماشا کردنی است کہ اولا در
یک مقام از غدر و بیوفائی لشکریان امام مسموم دقیقہ فرو نگذاشتن و آنرا
بہ سید مرتضی رحمہ اللہ نسبت نمودن و باز از کلام خود جناب سید رد تشنیع اینہا
کردن و تسنن شان ثابت فرمودن و از ان بعد بمقام دیگر ہمین لشکریان
را بمدائح شتی مثل بکیل دیگر ودر نصرت امام ساعی ستودن و قول فصل صاحب
فصول را در ذمائم آنہا افترا و فضول وا نمودن و بالآخر بمقام ثالث بالجبر خود
بنفس نفیس انقدر حریص تعیین و تنقیص شان بودن کہ از گفتن خائن و سارق
و مفسد و متکبر و خود سر و فارین و اعزة علی المومنین بل علی یعسوب المومنین

رد اذلة علی الکافرین ہم بنا سودن نہ ہمین یک تناقض فوری است بلکہ از
وجود تناقضی در تناقض دیگر و ہلم جرا بلا شبہہ تناقض دوری است ؎

بہر رنگی کہ خواہی جامہ بر پوش	من انداز قدت را می شناسم

بالجملہ درین اختلافات اینقدر خود از سپیدۂ صبح روشن تر شد کہ
این جماعت کہ مآل بدمآل شان دریافتی ادعای تشیع شان محض از
راہ تعصب و تعسف است و اظہار تسنن شان نرے تکلف پس دریںجا
این مسئلہ دیگر از شاہصاحب و معتقدین شان پرسیدنیست
کہ ہرگاہ جماعتی از اسلاف اہلسنت حضرت امام حسینؑ را برغلانیدہ بیرون
کوفہ برآوردہ مرتکب آن بے ادبی ہا شدند کہ در سوال اول
شاہصاحب ذکرش بہ زور و شور تمام گذشت پس باز ہمراہ امام این
فوج کثیر مستعد جانبازی ہا یکدل و یکرو در نصرت امام ساعی از کجا
بہم رسید آیا ملائکہ از ملاء اعلی بنابر نصرت آنحضرت نزول نمودند یا جناب
شاہصاحب شیعۂ اولی یعنی مریدان جانباز و سرانداز خویش را از خاک پاک

دہلی یاد رعالم ارواح بر سم ایثار روانہ فرمودہ بود تدیاز ینہا ہیچ یک
ہم نبود بلکہ مثل مشہور حافظہ نباشد صادق آمد شعر

نگہ دارد خدا از چشم بد کام و زبانش را — کہ ہر ساعت برنگ تازہ در گفتار می آید

سوال سوم از تحفہ

شاہ صاحب در باب دوازدہم صـ ۶۲۶ تحفہ می فرمایند
آرے اگر از جماعہ شام بالیقین کسی را معلوم کنیم کہ عداوت و بغض
حضرت امیر داشت بحدیکہ تکفیر آنجناب بالعن و سب آن عالی قباب میکرد
او را بالیقین کافر خواہم داشت وچون این معنی تاحال از روی روایت
معتبرہ ثابت نشدہ و اصل ایمان آنہا بالیقین ثابت است تمسک باصل
داریم بالجملہ اجماع اہلسنت ہست بر آنکہ تکفیر کنندہ حضرت امیر یا منکر
بہشتی بودن ایشان یا منکر لیاقت خلافت ایشان باعتبار اوصاف
دینی مثل علم و عدالت و تقوی و ورع کافر است وچون این معنی در حق
خوارج نہروان بالقطع بہ ثبوت پیوستہ لہذا کافر میگویند داز دیگران

هرگز به ثبوت نرسیده آنها را تکفیر نمی کنند اینست منقح مذهب اہل سنت

درین باب و موافق اصول ایشان انتهی و تاکید تسدید این کلام

خود در آخر کتاب تحفه چنین فرموده اند که انکار لیاقت جناب امیرؑ

برای خلافت و بد گفتن آنجناب هرگز از اہل شام به ثبوت نرسیده

انتهی ما هو مذکور فی الاستقصار۔

جواب از تحفه

شاهصاحب در باب مطاعن ص ۵۴۸ تحفه جواب این کلام

دلفریب خود چنین داده اند که معاویه و اہل شام را نیز در ابتدا همین

دعوی بود که قاتلان عثمان می باید سپرد و قصاص باید گرفت و سیاست

باید نمود چون از طرف حضرت امیرؑ در سپردن قاتلان عثمان بسبب شوکت

و غلبه آنها خصوصاً بعد از جنگ جمل و خالی شدن میدان از منازع

و مزاحم غدر واجبی بود اجابت مدعای آنها نفرموده آنها بدگمان شده آخرها منکر

خلافت شدند و سلب لیاقت این کار از آن جناب دید گفتن آغاز نمادند

انتهى بلفظه وتکمیل این جواب باصواب خود از عبارت مقام دیگر همین
تحفه چنین فرموده اند که معاویه ادعای امامت خود میکرد و امامت
حضرت امیر را منکر بود بجهة آنکه آنحضرت را متهم میکرد وبسعی در قتل عثمان
وحمایت قاتلانش وقدحیات آنحضرت در مجالس ومکاتیب ذکر میکرد
انتهى للّٰه الحمد که ازین تقریر شاه صاحب کالشمس فی رابعة النهار ظاهر وآشکار شد
که معاویه منکر خلافت حضرت امیر ومعتقد سلب لیاقت این کار از آنجناب
ومدعی خلافت خود بود وقدحیات آنحضرت در مجالس ومکاتیب خود
ذکر میکرد بلکه علانیه بد میگفت پس با وجود اعتراف باین امور که از
معاویه ودیگر اهل الشام بظهور آمد علی الرغم آنها زبان را به بیان این کلمات
برگردانیدن که چون این معنی در حق خوارج نهروان بالقطع به ثبوت
پیوسته لهذا کافر میگویند و از دیگران هرگز به ثبوت نرسیده آنها را
تکفیر نمیکنند وباز بتکرار میفرمایند که انکار لیاقت جناب امیر برای خلافت
وبدگفتن آنجناب هرگز از اهل الشام به ثبوت نرسیده حالانکه خود از زبان

maablib.org

شاہ صاحب بکمال صراحت بہ ثبوت رسیدہ وبحد یقین انجامیدہ پس خرق اجماع اہلسنت کردن وباعث قرار بانکار منکر این امور را کافر ندانستن خود انصاف فرمایند کہ این اختلاف بیان شایان شان ایشان است

باخبر بیت

ہزار بار سکوت از چنین کلام خوش است	زبان زبان برساند ز اختلاف کلام

سوال چہارم از تحفہ

شاہ صاحب در باب دوازدہم مقدمہ ہفتم صد ۱۲۲ تحفہ می فرمایند مرد با ایمان کہ مرتکب کبیرہ شود یا بسبب غلط فہمی و شبہہ فاسد مصدر را امر حسے تشنیع گردد اورا لعن صحیح جائز نیست الی ان قال دعائے بد ولعن کہ دور افگندن از رحمت الٰہی است مقابلہ با امر شریعت کردن است پس حرام باشد۔

جواب از تحفہ

شاہ صاحب درین مسئلہ از اصول مذہب خویش بمراحل دور تر رفتہ

عادت شیعه سابقین گرفته در تعصب بست وسوم ص ۵۷ تحفه

جواب این قول خود بفعل صاحبزاده خلیفه چنین داده اند که (محمد بن

ابکر را چرا از دست باید داد و زیر بار لعن نباید گرفت) پس مثل محمد بن ابی

مرد با ایمان خلیفه زاده سنیان برادر بجان برابر مادر مهربان را اگرچه

بسبب خلوص عقیدت وکمال محبت واطاعت حضرت امیرؑ بر زعم

شاه صاحب ومعتقدین جناب ایشان مرتکب کبیره باشد یا بسبب غلط فهمی و

شبهه فاسد ایشان از حرب بن حرب بسبب مقابله زبانی ومجادله سیفی

وسنانی مصدر امری شنیع گردد چرا جناب شاه صاحب این خلیفه زاده

خویش را به کمال غصه وطیش زیر بار لعن میگیرند و عذر ایمانش نمی پذیرند

واو را از رحمت الهی دور افگنده مقابله با امر شریعت می فرمایند و

ارتکاب امر حرام می نمایند با آنکه خود در ص ۱۵۱ همین تحفه نسبت

بهمین خلف بزرگ افاده فرموده اند که چون خبر قتل محمد بن ابی بکر در مصر بحضرت

امیر رسید بسوی عبد الله بن عباس که صوبه دار بصره بود نامه نوشت

عبارت نامہ اینست اما بعد فان مصر قد فتحت و محمد بن ابی بکر
قد استشہد فعند اللہ نحتسبہ کان ولداً ناصحاً و عاملاً کادحاً
و سیفاً قاطعاً و رکناً رافعاً الخ بعد ازین خود ترجمہ این فقرات طیبات
چنین فرمودہ اندت پس تحقیق مصر فتح شد و محمد بن ابی بکر شہید شد پس نزد
خدا ثواب وزن خواہم پسر خیر خواہ و کارکن و محنتی و شمشیر بران و ستون
بلند کنندہ بود انتہی اللہ اکبر ایہا الشیخ العزیز کسیکہ باعتراف خود شما باین مرتبہ
جلیلہ رسیدہ باشد کہ بدرجہ شہادت فائز شود حضرت امیر از خدا ثواب
او خواہد و او را پسر خیر خواہ و شمشیر بران فرماید شما ہمین بزرگ را زیر بار
لعن گیرید و شہادت وی را تعبیر بقتل کردہ شہادت حضرت امیر را در محامد او
کہ خود تقریر کردہ اید ہمچو شہادت آنحضرت در نحلہ فدک اصلا و مطلقاً
نہ پذیرید فاعتبروا یا اولی الابصار ؎ این کار از تو آید و مردان
چنین کنند بعض اکابر امامیہ درین باب سخنی لطیف فرمودہ گویا مکنون
ضمیر اہلسنت را وا نمودہ کہ اخبار امیر خود معاویہ را بجہتہ خواہش کہ یکے

از ازواج آنحضرت صلعم بود خال المومنین خوانند از بہر آنکہ دشمن علی است
اما محمد بن ابی بکر را با آنکہ حسب اعتقاد شان برادر زوجہ محبوبہ حضرت پیغمبر
است خال المومنین نمیخوانند از بہر آنکہ دوستدار علی است حالانکہ از دشمن
صاب تا دوست شاب فرقیکہ ہست جلی است و حقیر میگویم سبحان
خال المومنین گفتن یکطرف شاہ صاحب از اکابر خویش ہم درین بارہ
ترقی نمودہ قیامتی تازہ برپا فرمودہ اند کہ بیچارہ خلیفہ زادہ خویش را
با آنکہ پسر خیر خواہ حضرت امیر و بران شمشیر خوانند باز بناہ بجند استوجب
لعن ہم دانند ؎ ببین تفاوت رہ از کجاست تا بکجا اکنون کہ شاہ صاحب
بسان تیر از کمان از اصول مذہب خویش خود را دور تر انداختہ دائرہ
لعن و طعن را علی الرغم اکابر خویش کہ ہمت بر سد این باب گماشتہ بہزار حیلہ و
حوالہ منع لعن و سباب نصب العین خود ہا داشتہ بودند وسیع تر ساختہ اند
از جناب ایشان پرسیدنی است کہ آیا ان اصول موضوعہ اکابر اہلسنت کہ
در منع و عدم جواز لعن مرد مسلمان فی الجملہ فہم تا دقتیکہ موتش بر کفر معلوم نشود

ثانی بلکه لعن شیطان هم که بنص قرآن مجید منصوص و بکرات خلیات لعنی
مخصوص است منع نموده اند و خود شاه صاحب هم در ابتدای سوال بر همین
جاده رفته پس آنچه خود گفته اند نزد جناب ایشان مسلم است یا نه در صورت
ثانیه کمال منت و احسان ایشان بر شیعیان بر گو خواهد بود و تا قیام قیامت
بجلدوی عطای این وسعت ادای شکریه بجناب ایشان خواهند نمود و
در صورت اولی خود به نسبت جناب ایشان امریکه نسبت به بیچاره خلیفه بغداد
خویش ارتکاب آن باین قصد و بد فرموده اند پیش آمدنی است که لعن مرد
مسلمانی را بر خلاف اصول مذهب خود خصوصاً حدیث من لعن
مسلماً فهو ملعون که نزد این فرقه مسلم است جائز داشته این کلند
بتقاضای همت بلند بر پای خود تیر زده اند زیرا که در نیصورت تدبیر
حفظ نفس نفیس از مضمون حدیث چیست و مانع صدق آن بر ذات
شریف کیست اگر معتقدین شاه صاحب بتقاضای خلوص و ارادت ایشان
این معمار اصل نمایند رهین منت فرمایند خلاصه اگر این قول و فعل شاه صاحب

maablib.org

نمی بودند تا دلیش بتقلید بعض اکابر قوم بمجرد هذیان و سخن پریشان گنجایش نمی‌شد

اما چون این بزرگوار بکار خود هشیار و خیلی پخته کار است خداداند درین

تحفه چه بلاز دکه بمچو سخنهای متهافت و پریشان که بعضی ازینها مخالف مذهب

ایشان نیز هست از خامهٔ دو زبان نگاشته برای قول و فعل خود در نظر

اهل بصیرت قدر و مقداری نگذاشته اند و هر چند این لعن خلیفه زاده

بحمایت حضرت حفصه نموده اند چنانکه در صفحهٔ مذکور مسطور است اما عجب که

رعایت حضرت ام المومنین عایشه در بد گفتن برادرش مطلقاً نفرموده اند

اگر حضرت ام المومنین این کلمهٔ قطیعه در حق برادر خود می شنید بالیقین غیر از

عاق فرمودن خلعت رشیدی مثل شاه صاحب که خیر النبیین زمانه اند می آمد

و از حضرت امیر خود حسابی نیست گناه و لا انزدار و گیر آنحضرت بحمایت امیر خود

پروای ندارند تا نیا ممکن است که وقت مواخذه موالیان آنجناب

بطریق جواب چنین عذر بدتر از گناه پیش آرند که هرگاه امیر شاه صاحب

یعنی حضرت معاویه حسب تصریح شاه صاحب بجناب امیر علیه السلام جنگ

اگر شاہ صاحب ہم بتقلید امیر کبیر خود پسر غیر خواہ حضرت امیر المومنین علیہ السلام

را بد گفتند چہ قباحت لازم آمد بالفرض اگر خطاست خطای اجتہادی است

کہ مثل خطای اول انخطای ایشان ہم متوجب یک اجر ست نہ لائق سرزنش

در جواب

بہ نیم بیضیہ چو سلطان ستم روا دارد ❊ زنند لشکریانش ہزار مرغ بہ سیخ

سوال پنجم از تحفہ

شاہ صاحب در کید چہارم صـ ۴۸ تحفہ در رد مذہب شیعہ نسبت

بعصمت حضرات انبیا میفرمایند کہ آیات و احادیث بیشمار ناطق

و مصرح اند بصدور زلات از انبیاء و عتاب الہی ایشانرا و توبہ ایشان و بکاء

و مداہنت و اظہار زلت خود اگر در عصمت ایشان غلو نمودہ آید و صدور

گناہ مطلق از ایشان جائز نگوییم در تاویل و توجیہ این نصوص غیر از کلمات

پردہ ہمہ بدست ما نخواہد ماند انتہی و ہمچنین در عقیدہ سیوم باب ہفتم

امامت تحفہ گفتہ حضرت آدم قبل از نبوت امام و خلیفہ زمین بود

وبالاجماع مصدر گناه شد کما قال تعالی وعصی آدم ربه فغوی انتهی بقدر الحاجة

جواب از تحفه

شاه صاحب این کلام بلاغت نظام خود را در کید هشتاد و ششم

صـ ۱۱۲ تحفه چنین جواب داده اند و این وضع ایشان (امامیه

بدان ماند که شخصی زلات انبیا را از قرآن مجید التقاط نماید مثل وعصی آدم

ربه فغوی و سوال حضرت نوح در حق پسر خود و کواکب را پروردگار

گفتن و به دروغ شکست بتان را نسبت بصنم بزرگ کردن و خود را خلاف

واقع بیمار وانمودن که از حضرت ابراهیم صادر یافته و قتل قبطی و کشیدن

ریش حضرت هارون که برادر کلان و پیغمبر بودند بی تاویل و تحقیق که از

حضرت موسی بوقوع آمده و گناه حضرت داؤد در مقدمه زن اوریا و

علی هذا القیاس و گوید که در قرآن مجید مطاعن و مثالب انبیا بتواتر و قطعیت

ثابت شده پس انبیا مستحق نبوت نبودند و اینها را نیک دانستن خلاف قرآن مجید

گردن است این شخص بی تمیز انیقدر نفهمیده و پرده شقاوت بر دیده عقل او تنیده

که نصوص قطعیه متواتره بیشمار از قرآن در مدائح و بیان خوبیهائی حال
و مآل آن بزرگواران و جابجا ثنای آنها واقع است اگر در قصه یا حکمی عتاب
برایشان برای عبرت دیگران کرده باشد و ایشانرا تادیب و ارشاد نموده باشند
معارض آن قطعیات کثیره نمیتواند شد و لابد آنرا محملی است نیک که دور
از مرتبه ایشان که بالقطع ثابت است نباشد انتهی خدارا انصاف
باید کرد که شاهصاحب تصریح بصدور زلات از حضرات انبیا و عتاب الهی
ایشان را و صدور گناه از انبیا در کید چهارم خود فرموده و در عقیده
سوم حضرت آدم را بشهادت آیه کریمه وعصی ادم ربه فغوی
مصدر گناه وانموده مزید برآن منع تاویل و توجیه آن زلات کرده
گفته اند که در تاویل و توجیه این نصوص غیر از کلمات بارده همه بدست ما
نخواهد ماند انتهی باز در کید هشتاد و ششم همه آن گفته سابق را نسیا منسیا
ساخته می فرمایند که این وضع ایشان بدان ماند که شخصی زلات انبیا را از
قرآن مجید التقاط نماید و گوید که در قرآن مجید مطاعن و مثالب انبیا بتواتر

وقطعیت ثابت شده پس ابنهار انبیاد نیک داشتن خلاف قرآن است
این شخص نے تمیز اینقدر نفهمید که نصوص قطعیه متواتره بیشمار از قرآن در
مدایح آنها واقع است اگر در قضیه یا حکمی عتاب بر ایشان برای عبرت
دیگران کرده باشد معارض آن قطعیات کثیره نمیتواند شد پس غور
کرده شود که این شخص نے تمیز کیست آیا همان عزیز است که زلات
انبیاء را که عتاب الٰہی بران بنابر عبرت دیگران بوده است خصوصاً گناه
حضرت آدم مثل وعصیٰ آدم ربه فغویٰ از قرآن مجید الفاظ
نموده و آن از نصوص قطعیه دانسته و نصوص قطعیه متواتره مدایح ایشان
العیاذ باللہ بکلمات بار کرده سجه تعبیر کرده یا کس دیگر است ولنعم ما قیل ؎
فان کنت لا تدری فتلک مصیبة ۔ وان کنت تدری فالمصیبة اعظم
غالباً در هیچ کتاب از کتب معتبره اهلسنت چنین تخالف وتناقض که در تحفه شاه صاحب
است نبوده باشد ازین راه اگر حضرت مخاطب او را مثیل وعدیم النظیر دانسته اند
حق بجانب ایشان است ؎ قیاس کن زگلستان او بهارش را

سوال ششم از تحفہ

شاہ صاحب در کید صد و سوم صفحہ ۱۴۴ تحفہ می فرمایند کہ شیعہ طعن کنند بر اہلسنت کہ ایشان بر پوست سگ نماز را جائز داشتہ اند جواب این طعن آنکہ آری نزد حنفیہ نماز بر پوست مدبوغ کلب کہ رطوبت آن باستعمال ادویہ و مصالح بالکلیہ رفتہ باشد جائز است بنا بر حدیث صحیح کہ متفق علیہ فریقین است دباغ الجلد طہورہ و نیز فرمود ایما اھاب دبغ فقد طہر تا اینکہ گفتہ آرے پوست خنزیر ازین عموم خارج است بدلیل آنکہ او را در قرآن مجید بجمیع اجزائہ ناپاک گفتہ اند قولہ تع فانہ رجس ولہذا مو و استخوان او نیز نجاست دارد و سگ را حکم خنزیر دادن ہیچ دلیل شرعی ثابت نشد انتہی

جواب از تحفہ

شاہ صاحب در ہفوہ شانزدہم صفحہ ۵۹۵ تحفہ جواب این افادہ عجیبہ خود چنین دادہ اند کہ پوست سگ اگرچہ سگ اصحاب کہف باشد

نجس است انتہی ماشاء اللہ اول در اثبات طہارت پوست سگ

آنچنان دباغت فرمودند کہ حکم جواز صلوۃ ہم دران نمودند باز این ہمہ

افادات را با این زور و شور نسیاً منسیا کردہ در نجاست پوست سگ

مطلقاً مدبوغ باشد یا غیر مدبوغ اینقدر مبالغہ فرمودند کہ قطع نظر از

سگان دیگر در پوستین سگ اصحاب کہف نیز کہ بیچارہ پی نیکان گرفتہ بود

افتادند بیت

یکجاش ویکدم از سر شوخی قرار نیست چون برق گرم جلوہ گر آن تند خوی ما ست

سوال ہفتم از تحفہ

شاہ صاحب در عقیدہ سوم ص ۲۸۰ تحفہ می فرمایند کہ امام را

معصوم بودن از خطا در علم و اجتہاد ضرور نیست و نہ امتناع صدور

گناہ از شرط امامت ست آری در وقت نصب باید کہ مرتکب

کبائر و مصر بر صغائر نباشد کہ معنی عدالت است و ہمین است مذہب اہلسنت

انتہی بقدر الضرورت و ازین کلام شاہ صاحب ظاہر است کہ در مذہب

maablib.org

اہلسنت عدالت شرط امامت

جواب از تحفہ

شاہ صاحب در ہمین عقیدہ بفاصلہ یکدو سطر از عبارت مذکورہ سوال جوابش ہم بد نسیان افادہ فرمودہ اند کہ طالوت امام مفترض الطاعۃ بود بنصب الٰہی و بالاجماع معصوم نبود بلکہ آخر ہا معاملہ کہ با حضرت داود کرد در عدالت او قدح میکرد انتہی وازین کلام ظاہر شد کہ طالوت بنصب الٰہی امام مفترض الطاعۃ بود و بالآخر عادل نماند حالانکہ عدالت را شرط امامت دانستہ اند وہل ہذا الا التہافت

سوال ہشتم از تحفہ

شاہ صاحب در عقیدہ چہارم صہ ۲۸۲ تحفہ می فرمایند امام را لازم نیست کہ منصوص باشد از جانب خدا زیرا کہ نصب او بر ذمہ مکلفین واجب است انتہی وہمچنین در ہمین عقیدہ در ذکر بعضی فرق از بنی آدم مثل بنی اسرائیل وغیر ایشان میفرمایند کہ در ہیچ یک از ائمہ وملوک وخلفای آن فرقہ ہا

نقض بود جواب از تحفہ

شاہصاحب جواب این افادہ خود نہ یکجا بلکہ سہ جا در ہمین تحفہ دادہ اند اوّل در عقیدہ سوم این عبارت شاہصاحب کہ (طالوت امام مفترض الطاعة بود بنصب الہی) قبل ازین گذشت دوم در عقیدہ پنجم میفرمایند امام را لازم نیست کہ عند اللہ افضل از جمیع اہل عصر خود باشد زیرا کہ طالوت را حقتعالے بنص خود خلیفہ ساخت حالانکہ حضرت شمویل و حضرت داود موجود بودند بلاشبہ از و افضل سوم آخر جواب در کید ہفتاد و یکم صفحہ ۹۷ تحفہ چنین دادہ اند کہ (استحقاق امامت نزد اہلسنت اگر بنص ثابت شود آنرا خلافت راشدہ گویند و اگر بعقل و قرائن ظنیہ ثابت شود آنرا خلافت عادلہ نامند و اگر بدون استحقاق شخصی متغلب گردد آنرا خلافت جائرہ و ملک عضوض دانند و خلافت خلفای اربعہ نزد ایشان خلافت راشدہ است پس استحقاق امامت ہریکی از ایشان بنص ثابت است انتہی در ینجا بیچارہ شیعیان رہین منت بیکران جناب شاہصاحب میباشند کہ ہر چند در ذیل سوال

maablib.org

دریں مسئلہ مخالفت صریحہ با شیعہ نمودہ اند لکن دریں ہر سہ تقریر دلپذیر را

خود امام خصوصاً خلفائی ذوی الاحترام را منصوص و منصوب بودن

از جانب خدا و خلافت راشدہ بودن چنین خلافت ثابت فرمودہ

نعم الوفاق بشیعیان فرمودہ اند اما این کلام در دہان و کام معتقدین

نصب امام بر ذمہ مکلفین و نبودن نص در ہیچ یکی از ینہا تلخ تر از

صبر بودہ باشد کہ بر ان صبر نتوانند کرد و خاک بر سر خواہند بخت و بگریبان

جناب ایشان خواہند آویخت ؎

زین غصہ ہمہ گرفتادہ ‌ ‌ ‌ خلق از پی شان دوان و خندان

انگشت تعجبے جہانے ‌ ‌ ‌ از گفت و شنید شان بدندان

سوال ہشتم از تحفہ

شاہ صاحب در عقیدہ ششم صہ ۳۲۷ تحفہ تحت آیہ کریمہ انما

انت منذر و لکل قوم ھاد بعد ذکر این عبارت در حق الخیر

المتفق علیہ عن ابن عباس عن النبی صلعم انہ قال انا المنذر

وعلی الهادی میفرمایند که این روایت ثعلبی است در تفسیر و مرویات

او را چندان اعتباری نیست انتهی و ازین کلام ظاهر است که ثعلبی نزد شاهصاحب

اعتباری ندارد -

جواب از تحفه

شاهصاحب تحت همین آیه کریمه بعد عبارت مذکوره سوال در همین یک سطر

جوابش نیز چنین ارشاد کرده اند و این آیه نیز بدستور ازان آیات است

که اهلسنت برائی رد مذهب خوارج و نواصب آورده اند و باین روایت

تفسیری تمسک نموده انتهی مقام غور است که اولاً بنسبت بیچاره ثعلبی قطعاً

فرمودند که مرویات او را چندان اعتباری نیست و این کلام جناب ایشان

مشعر است بانیکه استناد و تمسک بمرویات ثعلبی درست نیست و ثانیاً بلا فاصله

در فقره مابعد کلام مذکور افاده فرموده اند که اهلسنت برائی رد مذهب

خوارج و نواصب باین روایت تفسیری تمسک نموده اند تماشائے

این تهافت و تناقص که در پهلوئی یک فقره از فقره دیگر واقع است دیدنیست

ہ عادت گرفتہ است زبانش باختلاف فللّٰہ درہ وعلیہ اجرہ۔

سوال دہم از تحفہ

شاہ صاحب در ہمین عقیدہ ششم صـ ۳۲۷ تحفہ تحت آیہ کریمہ وقفوہم انہم مسئولون می فرمایند گویند کہ از ابو سعید خدری مرفوعًا مروی شدہ انہ قال وقفوہم انہم مسئولون عن ولایۃ علی بن ابیطالبؑ و در حقیقت این تمسکات بروایات ست نہ آیات وحالت این روایات معلوم است کہ نزد اہلسنت اعتبار ندارد انتہی۔

جواب از تحفہ

اولاً ہمان جواب جناب ایشان کہ در روایت ثعلبی فرمودہ اند اینجا نیز کافی است وثانیاً چون در تحفہ شاہ صاحب ازین جنس بسیار ہست جواب دیگر نیز از ہمین تحفہ باید شنید کہ بکمال شد ومد وطمطراق بیان کردہ اند سہ

ہر دم ازین باغ بری میرسد تازہ تر از تازہ ترے میرسد

چنانچہ در تحت آیہ استخلاف صـ ۲۹۱ تحفہ فرمودہ اند کہ اہل سنت

در تعیین مصداق آیه که متضمن وعده صادقه الهی است رجوع بجناب مشکلکشای
دارین جناب ابوالحسنین آوردند و در کتاب نهج البلاغه که بلا شبهه بلاشک
نزد جمیع شیعه اصح الکتب و متواتر است و کلام آن جناب است تفحص نمودند
کرامت آن مظهر العجائب ظهور فرمود و قطع نزاع نمود ارشاد شد که انجناب
خلفای ثلاثه و اعوان و انصار ایشانند و خود را نیز دران زمره داخل ساخت
حالا آن کلام صدق نظام را گوش دل باید شنید و احتمالات عقل ناقص
خود را یکسو باید انداخت در نهج البلاغه مذکور است که چون عمر بن خطاب
درباب رفتن خود برای قتال اهل فارس که جمیع شده بودند با جناب امیر
مشوره نیک نمود جناب امیر در جواب او این عبارت فرمودان

هذا الامر لم یکن نصره ولا خذلانه بکثرة ولا بقلة
وهو دین الله الذی اظهره وجنده الذی اعزه وایده حتی بلغ ما بلغ
وطلع حیث طلع ونحن علی موعود من الله حیث قال عز اسمه
وعد الله الذین امنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم

فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم
الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا فالله منجز وعده
وناصر جنده پس ولا اهنیم تمسک شاه صاحب بروایت است نه بآیت
چنانکه قبل ازین فرموده اند یک نشد دو شد و هرگاه تمسک بروایت
فرمودند جواب این سوال حاصل آمد وهو المطلوب ثانیا با وصف این
تفاوت مقال ارتکاب امریکه از وثوق و دیانت جناب شاه صاحب
بغایت ننگ آور و مورث حیرت و استعجاب بلکه در حق معتقدین شان
مایه صد گونه ندامت و حجاب است نیز فرموده اند یعنی در اصل عبارت
نهج البلاغه آیه استخلاف اصلا مذکور نیست جناب ایشان بنابر رونق کار
سلطانی نامدار خویش از طرف خود افزوده اند و اصل کلام امام همام بدون
حصول آیه استخلاف باینطور است ونحن علی موعود من الله والله
منجز وعده وناصر جنده چنانچه جناب سلطان العلما اعلی الله مقامه
در بوارق از ابن ابی الحدید واد در ذیل عبارت طولانی از تاریخ طبری

maablib.org

کلام معجز نظام مرتضوی بدون ذکر آیهٔ مذکوره بهمین طور نقل فرموده
و دور تر چرا رویم و چنان بندهٔ احسان شاه صاحب نشویم که خود
جناب ایشان در باب هفتم صد ۳۴۴ تحفه در ذیل حدیث دهم
رحم الله علیاً الخ همین کلام بلاغت نظام مرتضوی را بدون ضمیمهٔ آیهٔ
استخلاف چنانکه مذکور شد نقل فرموده اند چنانچه بمقام مذکور می فرمایند
که موافق روایت شیعه در نهج البلاغة که نزد ایشان اصح الکتب
و متواتر است ثابت است که چون عمر بن خطاب برای دفع فتنه نهاوند خواست
که خود حرکت نماید و صحابه در مشوره این کار مختلف شدند بعضی تجویز کردند
و بعضی مانع آمدند عمر بن خطاب با امیر المومنین مشوره نمود امیر فرمود
ان هذا الامر لم یکن نصره و لا خذلانه بکثرة و لا بقلة
و هو دین الله الذی اظهره و جنده الذی اعزه حتی بلغ مما بلغ
و طلع حیثما طلع و نحن علی موعود من الله و الله منجز وعده
و ناصر جنده انتهی الحمد لله که درینجا آیهٔ استخلاف را از زبان فقرهٔ

maabhb.org

نحن علی موعود من الله بر داشته بجای دیگر گذاشته اند و کلام خالص

حضرت امیر را بلا ضمیمه آیه مزبوره نگاشته اند اینهم از عجائب امور تواند بود

که اعجاز حضرت مظهر العجائب بر حق است که باین طرز لطیف ظهور فرمود

شاه صاحب اولاً بغرض اثبات خلافت خلفائی خود از کلام مرتضوی

استخلاف را در کلام معجز نظام آنحضرت اضافه نمودند باز باعجاز آنحضرت

... کارسازی خویش را از یاد داده بنقل اصل کلام آنحضرت ملجا شده منت

... خود را نیز ظاهر فرمودند لهذا حسب افادهٔ خودشان عرضه میدهیم که

... کلام صدق نظام مرتضوی را بگوش دل باید شنید و بر اصل خود باید گذاشت

... خیالات عقل ناقص خود را یکسو باید انداخت و در کلام پاک امام که نزد شیعه

... معصوم و نزد شاه صاحب محفوظ است تصرف بیجا نباید ساخت که منجر

... شود و اعتماد و دیانت از دست رود **شعر**

... شرط بلاغ است با تو میگویم — تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

سوال یازدهم از تحفه

شاه صاحب در عقیده ششم ص ۲۳۸ در ذیل حدیث تشبیه میفر
در احادیث صحیحه اهلسنت تشبیه ابوبکر به ابراهیم و عیسی و تشبیه عمر
بنوح و موسی و تشبیه ابوذر به عیسی مروی شده اما چون این فرقه بهره از
عقل خداداد دارند هرگز بر مساوات این اشخاص با انبیای مذکورین
حکم ننموده اند مشبه را در رتبه خود و مشبه به را در رتبه خود داشتند انتهی بقدر الحاجة

جواب از تحفه

شاه صاحب بعد عبارت مذکوره سوال در تحت همین حدیث تشبیه
ص ۳۳۹ تحفه جواب این کلام خویش چنین داده اند چهارم آنکه
تفضیل حضرت امیر بر خلفاء ثلاثه وقتی ثابت شود ازین حدیث که آن
مساوی بباشند با انبیای مذکورین در صفات مذکوره یا مانند آنحضرت
مذکوره ودون هذا النفی خرط القتاد بلکه اگر در کتب اهلسنت تفحص واقع شود
آنقدر احادیث داله بر تشبیه انبیا که در حق شیخین مروی و ثابت است
در حق هیچ یک از معاصرین ایشان ثابت نیست ولهذا محققین صوفیه نوشته

کہ شیخین حامل کمالات نبوت بودند وحضرت امیر حامل کمالات ولایت
انتہی قطع نظر از تناقص کلامین اینجا باثبات مساوات خلفائی خود با انبیائی
موصوفین از عقل خداداد ہم کہ بکمال نازش وافتخار دعوی آن کردہ بودند
بی بہرہ شدند انا اللہ ظاہرا جناب ایشان را آنکلام خویش کہ در رد دعوی
بی بنیاد عقل خداداد در باب پنجم تحفہ فرمودہ اند بیاد آمدہ باشد کہ
دعقل را در ہیچ چیز از امور مرتبہ حاکم نباید دانست وبحکم او کار نباید کرد
جوابش غیر ازین نیست کہ مبارک باشد وحضرت علامہ صاحب عبقات
اعلی اللہ مقامہ را درین مقام تقریریست لطیف چنانچہ در نقض فقرات
شاہنشاہی فرمایند کہ اینچنین تناقص وتنافت صریح وعجیب تعاند وتناکر بدیع
وغریب از خصائص مخاطب فطین ولبیب ست کہ مثل آن در افادات دیگر
حضرات کمتر یافتہ میشود کہ در یک صفحہ اولا امری را مورد نہایت طعن وتشنیع
میگرداند باز در ہمان صفحہ آنرا بدل وجان خریدار میشود فاعتبروا
یا اولی الابصار الی ان افاد واجاد ونیز لبطلان مساوات شیخین

با انبیا علیہم السلام درین صفات یا مانند ان حسب اعتراف مخاطب والا نژاد
بلا خر ط قتاد و تبعیر تحشم مو ئت استدلال و احتجاج برای اسکات اہل عناد
باکمل وجوہ وابلغ طرق آنفا ثابت شدہ کہ اولا فہم مساوات از تشبیہ علی الاطلاق
بکمال سفاہت دانستہ و ثانیا تصریح فرمودہ بآنکہ چون این فرقہ یعنی سنیہ بہرہ
از عقل خدا داد دارند ہرگز بر مساوات این اشخاص با انبیائی مذکورین
حمل نموده اند مشبہ را در رتبہ خود و مشبہ بہ را در رتبہ خود داشتند الخ
واینکلام بوجوہ عدیدہ دلالت بر نفی مساوات شیخین با انبیا دارد پس تکذیب
تجویز و اثبات مساوات شیخین با انبیا علیہم السلام از افادات خودش
بوجوہ عدیدہ ظاہر و کمال شناعت و فظاعت آن از تحقیقات متینہ اش
واضح و باہر است پس حیرت است کہ آن عقل خدا داد را در ینجا بکدام کس
عاریت دادند کہ برخلاف آن زبان بلاغت ترجمان بتجویز بلکہ اثبات مساوات
شیخین بلکہ ثلاثہ درین صفات یا مانند آن و اکشادند

سوال دوازدہم ۱۲ از تحفہ

شاه صاحب در کید نود و ششم صـ ۱۳۸ تحفه بجواب طعن شیعه

در قصهٔ آمدن ملک الموت بنا بر قبض روح حضرت موسیٰ طپانچه زدن آنحضرت

و کور شدن چشم ملک الموت که در صحاح اهلسنت وارد هست می فرمایند که ملک الموت

را در قبض ارواح بنی آدم دو طریقه است اول طریقه که با عوام خلق مسلوک دارد

بی خبر و بی پرسش قبض روح می کند و نمیگوید که من ملک الموت ام اگر مرا اذن

این کار باشد بکنم دیگر طریقه که با پیغمبران بعمل می آرد که خود را ملک الموت وانمایید

مختار میکند در رفتن و ماندن و اذن قبض روح از ایشان میخواهد و بعد از

حصول اذن کار خود می کند پس در اول دهله ملک الموت نزد حضرت موسی بر طریقه

اول آمد نه گفتند که او ملک الموت است و برای قبض روح من آمده است

بلکه چون او را در صورت بشری دید گمان برد که مبادا دشمنی باشد اراده

قتل من دارد الی ان قال آمدیم بر اینکه حقتعالے چرا ملک الموت را بوضعی

فرستاد که حضرت موسی در یافت می کردند که برای قبض روح من آمده است

از پروردگار این حرف و حکایت در میان نمی آمد و ضرب زد و وقوع نمی یافت

پس اسرار این معاملات کہ حق تعالے باخاصان خود می فرماید و باہر کی از رشیان

برنگ دیگر سلوک می کند بسیار دقیق و باریک اند کہ ذہن ہر کس بآنہا نمی رسد

لہذا محققین این قسم اسرار را حوالہ بعلم الٰہی نمایند و مہر خاموشی بر دہان نہند انتہی

جواب از تحفہ

شاہ صاحب در صدر کتاب تحفہ در ذیل التماس خود ص ۳

جواب این تقریر بی نظیر خویش در تحکم بیجائی خود نسبت بہ شیعہ چنین دادہ اند

پنجم آنکہ احتمال تاویل را راہ ندہند و نگویند کہ ہر چند اینہمہ در کتب معتبرۂ

شیعہ موجود است امّا تاویلی داشتہ باشد کہ ذہن ما بآن نمی رسد زیرا کہ

احتمال تاویل در وقت مناظرہ دلیل عجز و بیچارگی است و شاہد جہل و نادانی

انتہی ملخصاً پس شاہصاحب کہ درین قصہ با وصف تاویل دور و دراز

بالآخر ملجا شدہ آہنگ دیگر آغاز نہادہ اند کہ اسرار این معاملات کہ

حق تعالی با خاصان خود میفرماید بسیار دقیق و باریک اند کہ ذہن ہر کس

بآنہا نمی رسد لہذا محققین این قسم اسرار را حوالہ بعلم الٰہی نمایند چرا بیچارہ شیعیان

maablib.org

رخصت ندادند که در امثال این معاملات که اسرار آنها بسیار دقیق و باریک
اند که ذهن هر کس با نها نمیرسد حواله بعلم الٰهی نمایند بلکه خود مرتکب تاویل مذکور شده
بشیعه منع قطعی نمودند که احتمال تاویل را راه ندهند و نگویند که هر چند اینهمه
در کتب معتبرهٔ شیعه موجود است اما تاویلی داشته باشد که ذهن ما بآن
نمیرسد زیرا که احتمال تاویل در وقت مناظره دلیل عجز و بیچارگی است و شاهد
جهل و نادانی انتهی همانا بسبب بعد مسافت از آنچه در صدر کتاب افاده
فرموده بودند غفلتی رو داده و در تدبیر دار و گیر شیعه و سدّ باب توجیه و
تاویل شان علی الاطلاق در همچو امور بمفاد من حفر بئراً لاخیه
فقد وقع فیه در عین مناظره خود مصداق این کلام خویش گردیدند
که احتمال تاویل در وقت مناظره دلیل عجز و بیچارگی است و شاهد جهل و نادانی
والتزام تهافت و تناقض خود از معمولات این بزرگ است که در اکثر
مقامات این تحفه جلوهٔ ظهور دارد مگر اینکه بنا بر انصاف می گذاریم و
عذری وجیهی از جانب ایشان می آرم که هرگاه حضرت بتفاوت یکدو سطر هم

این عادت خویش را گذاشته اند چنانکه قبل ازین معلوم شد پس اگر بعد این مسافت

بعیده که از صدر کتاب تا کید نود و ششم ظاهر است این سر رشته را از

دست نه دهند عجب نباشد جائی غور و تامل است که کجا فرق یکد و فقره و

و کجا اینقدر بعد و فاصله پس هرگاه بآن قرب طریقه معموله خویش را گذاشتند

باین بعد چرا باید گذاشت ۵

وصفِ کلامِ تو ازین بیش نیست　　هیچ خیالت ز پس و بیش نیست

سوال سیزدهم از تحفه

شاه صاحب در باب دهم صـ ۲۴۱ تحفه در طعن و قصه فدک می فرمایند

دعوی هبه از حضرت زهرا و شهادت دادن حضرت علی و ام ایمن یا حسنین

علی اختلاف الروایات در کتب اهلسنت اصلا موجود نیست محض از مفتریات

شیعه است در مقام الزام اهلسنت آوردن و جواب آن طلبیدن کمال

سفاهت است انتهی بقدر الحاجة۔

جواب از تحفه

شاه صاحب در کید شصت و هفتم صد ۹۵ تحفه در جواب حدیث

مروی از ابن عباس ان النبی صلعم قال لما ان الله قد اوجبت

فاطمه دخل الارض صدقاتها جواب این کلام خود چنین داده اند

که در کتب شیعه و سنی دعوی ارث فدک منقول ست یا دعوی هبه آن

و در ینصورت حاجت ادعا ارث و هبه خاص نبود بلکه تمام زمین را ملک خود

می فرمود انتهی و جواب دیگر در باب دوازدهم مقدمه ششم تحفه

چنین داده اند که ابوبکر فدک را از حضرت فاطمه بدست خود و در

ملک خود نیاورده بلکه منع میراث یا منع هبه تمام نموده انتهی پس اگر

دعوی هبه از حضرت زهرا نشده بود حضرت ابوبکر منع آن چه طور نمود

ما شاء الله در باب هم چون مقصود دفع طعن از خلیفه زمان بود مطلقاً

انکار دعوی هبه از حضرت زهرا فرموده این دعوی هبه وغ که (در کتب

اهلسنت اصلا موجود نیست) نیز نموده اند و در کید شصت و هفتم حدیث

غرض اصلی شاه صاحب ابطال فضیلت حضرت زهرا است مع ذلک ازاله خلیفه

درین مقام و نیز در مقدمهٔ ششم عائد نخیشو د اعتراف به ثبوت دعوی ارث

و هبه هر دو نموده اند پس اگر دعوی هبه و ارث از حضرت زهرا در مقام

الزام اهلسنت آوردن و جواب آن طلبیدن کمال سفاهت است خود

انصاف فرمایند که جواب دادن اهلسنت خصوصاً خود جناب ایشان به اثبات

دعوی هبه و ارث هر دو با وصف انکار قطعی آن چه چیز است پس یکجا

درین کلام صدق نظام که (دعوی هبه از حضرت زهرا در کتب اهلسنت

اصلا موجود نیست محض از مفتریات شیعه است و جای دیگر درین کلام

که در کتب شیعه و سنی دعوی ارث فدک منقول است یا دعوی هبه آن

موازنه باید کرد و هر دو را در میزان عدالت شاهصاحب باید سنجید

و علاوه بر تناقض هر دو کلام تصدیق دعوی هبه که آنرا از مفتریات

شیعه فرموده بودند خود از زبان مبارک جناب ایشان باید شنید

پس در حقیقت این دعوی صحیح و ادعای صریح از مفتریات کسی نیست بلکه

امر حق بود که اول آنرا بمقتضای مصلحت معلوم پوشیدند و در صدد انکارش

گردندو بالآخر براہ عنایت و محبت کہ با حضرت سیدہ وارند مصلحت در

اظہار امر حق دیدند۔

جز صاحب تحفہ کہ بکین باشد و با مہر یکیام ندیدم دو ہوا داشتہ باشد

سوال چہاردہم از تحفہ

شاہ صاحب در باب ششم بحث نبوت ص ۲۵۴ تحفہ در ذکر

غلو ہائی شیعہ می فرمایند غلو چہارم آنکہ گویند انبیا پسر و حضرت امیر

خواہند بود و ایشان مثل انبیا خواہند رفت در روز قیامت

و متمسک ایشان روایت محمد بن یعقوب کلینی است در کافی عن ابی الصامت

الحلوانی عن ابی جعفر قال قال امیر المومنین علیہ السلام لا یتقدمنی

الا احمد صلی اللہ علیہ والہ وسلم و نیز روایت فضل بن شاذان

در کتاب القائم عن صالح بن حمزۃ عن الحسن بن عبد اللہ عن ابی عبد اللہ

قال قال امیر المومنین علیہ السلام علی منبر الکوفہ و ما

یتقدمنی الا احمد صلی اللہ علیہ والہ وسلم و ان جمیع الملائکۃ

والرسل والروح خلقنا انتهی وغیر این دو اثر نیز روایات بسیار

درین مضمون ساخته اند لکن همه مخترع و مفتری الی ان قال واین اخبار

احاد که غیر از کذاب چند آنها را کسی نمیداند درین مطالب عمده که از مهاب

عقائد اند چگونه کفایت توانند کرد انتهی عبارته بقدر الضرورة

جواب از تحفه

شاه صاحب جواب این کلام در همان مقام بعد از چند سطر در غلو پنجم

ص ۲۵۵ تحفه چنین داده اند که امت مصطفویه بالاجماع پیش

از همه امم در بهشت داخل خواهند شد و هر نبی همراه امت خود خواهد بود تا از

گزرگاه تنگ پل صراط آنها را بگزرانند پس این امت را پیش از انبیاء تبعیت

پیغمبر خود دخول بهشت نصیب خواهد شد انتهی مقام انصاف است که

اولا در غلو چهارم پسر دبودن حضرات انبیاء و پیش رفتن حضرت علی مرتضی

را انکار بحث نموده و روایاتی که درین مضمون وارد است همه آنها را اخبار

احاد و مخترع و مفتری و رواة آنها را که از اجله ثقة المحدثین محمد بن یعقوب کلینی است

علیه الرحمه کذاب چند فرموده این نغمه دیگر هم برین طنبور افزوده اند
که این اخبار احاد درین مطالب عمده که امهات عقائد اند چگونه کفایت
توانند کرد و ثانیاً در ابتدائی غلو هم که چندان تفاوتی از قول اول ایشان
ندارد همین مضمون پسر بودن ابنیاء پیش رفتن این امت را محض از خوش بیانی
وطلاقت لسانی خود بلا استناد بخبری و اثری اگرچه ضعیف هم باشد باین
بشاشت ادا نموده اند که این امت را پیش از انبیا به تبعیت پیغمبر خود دخول
بهشت نصیب خواهد شد پس قطع نظر از تناقض کلام که امر معمولی است و تعرض
بآن در هر جا فضولی که مقتضائی حال است و ترک عادت محال از حضرت
شاه صاحب و معتقدین شان بعید نیست که مگر حضرت امیر در عقیده جناب
ایشان از احاد این امت هم که متقی و فاسق و مومن و منافق نه بر یک طریق
بلکه چند فریق خواهند بود کمتر و بیمقدار تر بوده اند که این امت به تبعیت
حضرت پیغمبر پیش از دیگر انبیا به بهشت روند اما حضرت امیر را به تبعیت حضرت پیغمبر
هم دخول بهشت نصیب شود ه ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا

آیا مقتضای حسن عقیدت بجناب مشکلکشای درین حضرت ابوالحسنین گو ثنا صاحب مصنفان

زین میشود که زکر آیه استخلاف تا بسی لیسار از آن فرموده اند همین است که آنجناب را

برا حاد امت هم که مختصری از حالات و صفات ایشان گذشت نه شمارند هیهات

کجا مساوات بلکه در فضل امت حضرت پیغمبر هم نه انکار نمود والا با وصف اذعان

به پیش رفتن این امت در پیش رفتن حضرت امیر این بحث و تخصص در تهافت و اضطرار

چه گنجایش داشت خود انصاف دهند که اگر پیشروی از حضرات انبیا متمم فضیلتی

نیست در حق حضرت امیر چرا انکار کرده اند و اگر مثبت فضیلت است

هر دو جا است بلکه آنحضرت نسبت باین امت بآن فضیلت لائق و فائق تر

بود که از حضرت امیر نه دیگر انبیا آن حضرت بشیر و نذیر فرقی که هست بر هیچ

مسلمانی پوشیده نیست پس این امت را بر دیگر انبیا مقدم داشتن

و آنحضرت را لائق تقدم نه انگاشتن خود بغور باید که منشار آن چیست بلا اشتباه

بغض علی است که از تقلیب لسان و اختلاف بیان ثناه صاحب روشن و منجلی است

چه قدر به دشت وحشت به پیت دویده ام من   چه قدر رمیده تو چه قدر رسیده ام من

فقط تمت بالخیر

آخر المقاله فی خاتمة الرساله

للّٰه الحمد هر آن چیز که میخواست دلم آمد از تحفهٔ آن فاضل تحریر پدید

اینک بخدمت شریف حضرت مخاطب والا مناقب گذارش است که تحفه بالهام ربانی درین ضعف و ناتوانی که چون مو ضعیف بوده کار سلیمانی نموده این تحفه جدیده از تحفه قدیمه شاه صاحب بر آورده پیشکش حضرت مخاطب خصوصاً و دیگر حضرات اهلسنت عموماً نموده میگوید که این هدیه رستم را قبول فرمایند و تعریضی که بر دیگر اجوبه تحفه نموده اند نمایند که چه سوال و چه جواب همه مال شاه صاحب است مدح و قدح را درین راه نیست که مدح آن در حقیقت مدح اختلافات است و قدح آن فی الواقع قدح مولف و مولف والا صفات پس از بنا در گذشته رو بتوجه تمام متوجه گشته این تحفه منقلبه را که مصداق جعلنا عالیها سافلها است بچشم غور و تامل ملاحظه فرمایند و بلا نکیر تصدیق دعوی حقیر نمایند که این دعوی مثل دعوی شاه صاحب نیست که آنچه درین تحفه نوشته شود از کتب شیعه نوشته شود و کتب اهلسنت

را دخلی نباشد با اینهمه بمقامات بسیار نقض این عهد و تکذیب این دعوی بعمل آمد
واگر احدی از اذکیار اهلسنت را بجوش حسن عقیدت جناب شاه صاحب
هوس توجیه و تاویل اقوال مختلفه ایشان آماده بتحریر جواب این رساله کند باید
خود را از حمایت بیجا و تعصب ناروا یکسو داشته سخنهای سنجیده و توجیهات
پسندیده نگارد و از حرفهای مفت و تاویلات بارده رکیکه خود را
باز دارد که محرر جواب نا صواب پیش اولی الالباب قابل التفات و خطاب نخواهد بود
بالجمله التماس خفیف از عقلای زمانه و متصفین فرزانه غیر ازین نیست که این
اختلافات شاه صاحب را که درین وجیزه وانموده ایم بنظر تعمق به بینند
و از خرمن افادات جناب شان ازین جنس خوشه هائی متکاثره بچینند و بلا دخل
تعصب و اعتساف براه انصاف گویند که هر که بنفس نفیس خود مصدر چندان
تهافت و تناقض باشد او را زیباست که بیصرفه نسبت بعلمار شیعه طعنه‌های
بیفروغ مثل تهافت و تناقض و کذب و دروغ نموده سینه و جگر اماینه بخراشد
آری اینهم حوصله همین بزرگ است که آنچه خود دارد نسبت به دیگران می‌آرد

چنانچه در هفوه پانزدهم تحفه در حق علمای شیعه میفرمایند که (از هر طرف
مکذب این سخن ایشان بر می خیزد و آبروی ایشان بر خاک مذلت می ریزد
و در باب پنجم تحفه افاده می نمایند که قاعده دروغگویانست که اگر از ایشان
بالقصد والاصاله روایت مخالف عقیده ایشان درخواست می کنیم ابا می کنند
و چون بتقریب دیگر همان روایت را ادا کنند چیزی که مکذب ایشان باشد
ظاهر میشود و در باب ششم تحفه میفرمایند و این قسم تهافت و تناقض در
مذهب و دلائل این فرقه از سر تا پا است و شیخ ابن بابویه درین علت استاد
همه است و همچنین در جاهای بسیار غیبت علمای کبار از جناب ایشان سر زده
که احصار آن درین وجیزه دشوار است و این شواهد ثلاثه که بطور نمونه اندکی
از بسیار از تحفه ذکر کرده ایم ملائم ترین آنها است و چون غیبت عموماً
حرام است خصوصاً غیبت اکابر دین علی الخصوص بتوهین و تهجین لهذا اندیشه
آن بود که بانتقام شناعت این بزرگان از اشتغال طبع خدمت شاه صاحب
زیاده تر از آنچه نسبت باین حضرات فرموده اند مرتکب امری خلاف عادت

ووضع شوم واین عذر معقول نزد ارباب انصاف مقبول باشد اما
جرأو قہرا بہ کف لسان وضبط خامہ پرداختہ اکتفا بر تقلیب ہر سہ نفر بر
عجیب شاہ صاحب بعنوانی مشہور کہ ما قل ین تل ان ساختہ می گویم کہ
بتائید ایزدی تہافت وتناقض کلمات طیبات جناب ایشان باوجود التزام
اختصار بکرات ومرات درین وجیزہ باثبات رسیدہ خود مصداق این
سخنہائی پریشان خود گردیدہ اند کہ از ہر طرف مکذب این سخن ایشان
بر میخیزد وآبروی دروغگویان بر خاک مذلت میریزد زیرا کہ قاعدہ
دروغگویانست کہ اگر از ایشان بالقصد والاصالہ روایت مخالف
عقیدہ ایشان درخواست می کنم ابا می کنند چنانچہ روایت دعوی ہبہ
فدک از حضرت زہرا از ایشان درخواست کردم ابا کردند وچون
بتقریب دیگر ہمان روایت را ادا کنند چیزیکہ مکذب ایشان باشد ظاہر میشود
چنانچہ بتقریب بطلان صداق آن معصومہ ہمان روایت دعوی ہبہ
بلکہ ارث ہم ادا کردند وچیزیکہ مکذب ایشان باشد ظاہر شد وہمچنین روایت

پیشرفتن حضرت امیر از انبیا در بهشت از ایشان درخواست عقود م اباکردند

وچون بتقریب فضیلت این امت همان روایت پیشرفتن این امت از انبیارا

اداکردند چیزیکه مکذب ایشان باشد ظاهر شد واین قسم منافت وتناقض

در مذهب ودلائل این فرقه اهلسنت از سرتا پاست وشاه عبدالعزیز

درین علت استاد همه است چنانکه ازین تحفه منقلبه ظاهر وهویداست

قدرت قادر مطلق ومقلب القلوب برحق دیدنی است که انچه درحق

اکابر شیعه خلاف واقع افاده فرموده بودند حرفا بحرف درحق ایشان

مطابق افتاد آری بیت

چون خدا خواهد که پرده کس درد میلش اندر طعنه نیکان برد

این است مختصرے از الزام این عزیز والامقام والله عزیز

ذوانتقام ولنختم الکلام علی حمد الملک العلام وصلوة سید الانام

واله الکرام وهو الموفق

بقلم محمد تقی للاتمام خورشید رقم

maablib.org
MAAB 1431

فہرست کتب مختصر موجودہ دکان سید محمد تقی بن ابو بخش علی صاحب تاجر کتب لکھنؤ چوک

واضح ہو کہ کمترین کی دکان میں تمام علوم و فنون کی کتب کا ذخیرہ فروخت کے لیے موجود ہے علی الخصوص مذہب شیعہ کی تمام معتبر کتابیں فراہم ہیں کیسی کتاب کی آپ فرمایش کریں شاید کوئی کتاب ایسی ہو جو بنابر طلب یہاں سے نہ ارسال ہو سکے بلکہ اور تاجروں کو بہ نرخ تاجرانہ ہر طور کا مال مل سکتا ہے جیسے معاہدات خط و کارڈ جوابی کی طلبی ہر جگہ اسکے علاوہ اسباب ساخت لکھنؤ مثل چکن و عطریات و روغن خوشبودار و ظروف و عباء وغیرہ ہر قسم کا بہ نرخ مناسب روانہ کیا جاتا ہے

نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت
اقب عالم الفرد ہر دو جلد	عہ ۲ر	نادر ذوات لسب	۴ر	ارشاد النعیم	۲ر	نجم الحسن	۴عہ	انوار ابدیہ	۴ر
		ذو النورین	۵ر	تنبیہ بر بیان عمریہ	۲ر	اسرار الہدیٰ	۸ر	کشف الحجاب	۹ر
رمی الجمرات ہر سہ جلد کامل	للعہ	اثبات اخوا	عہ	سیف صارم	عہر	زواہر جواہر	۸ر	تحفہ شفیعیہ	۲ر
		ضرب المبین	۱۲ر	سوار السبیل	۴ر	اعلان الہدیٰ	۴ر	صد تحفۂ شیعہ	۴ر
ذو الفقار حیدری ہر سہ جلد	للعہ ۴ر	سفینۃ النجات	۸ر	آداب المجالس	۲ر	قلزم ماتم	۱۲ر	دفتر غم جلد سوم بزبان بھاکا	۳ر
		سیف حسینی	۱ر	مجالس الشیعہ	۴عہ	دفتر غم جلد اول	۱۳ر		
درالمصائب جلد اول	۱۲ر	رونق ماتم	۴ر	مرقع ماتم	۱ر	گلدستۂ ماتم	۳ر	تحفہ احمدیہ ہر سہ جلد	عا ۸ر
		اسرار ماتم	۲ر	گنجینۂ ماتم	۱ر	مرثیہ مجموعہ فضائل	۲ر		
درالمصائب جلد دوم	۱۲ر	حصن حصین	۹ر	مختار نامہ نظم	عا	تعلیقات الانوار	للعہ	مثنوی بشری معراج المضامین	عہر
		لحن البکا	۲ر	سیف قاطع	۲ر	حدیث خیر	۷ر		
شرح زیارت ناحیہ ہر سہ جلد	۶ر	عین الحیات	عا	مجالس الابرار	عہ	سیف ناسخ	۸ر	ابواب الجنان کامل	عا ۸ر
		حرز الامان	عا	ذواب انتقام	۳ر	تحفۂ اثنا عشریہ	۷ر		
شکایات مظلومان حالات قاتل مقتول	۸ر	مناقب الابرار	عہر	مراۃ الاثبات	۸ر	تحفۃ الاتقیا	۸ر	محاربہ علی اہل اسلام	۳ر
		سیف [illegible]	[illegible]	دفتر غم جلد دوم	۲ر	تریاق کبیر و صغیر	۴عہ		
بحور الغم جلد اول	۳ر	ذخیرۃ الحسنات	۲ر	مکارم الاخلاق	۳ر	برق خاطف	۱۲ر	درالمصائب جلد دوم	عا ۸ر
		مرثیہ [illegible]	۴ر	وتہذیب الاخلاق	۲ر	جواب سوالات	۴ر		
دفع الکف الابرار	۸ر	بحر البکا	۲ر	طعن الرماح	عا	کنز مکتوم فی	۴	غزوہ حیدر نظم	۴ر
دعا نور	۱ر	توضیح الغم	۸ر	سر مکتوم	۳ر	عقد ام کلثوم	۴	جنگنامہ خیبر نظم	۴ر
حربۂ حیدری	۵	تعویذ عظیم در حالات	۶ر	معیار الصحیح بجواب	۱۲ر	سہم ثاقب	۱ر	ذو الفقہ ماتم	عا
ذبح [illegible]	عہر					شمس الضحیٰ	۴عہ	بشارت محمدیہ	۳ر
عبقات الانوار جلد [illegible]	۸ر	ایضاً حدیث غدیر	للعہ	ایضاً حدیث ثقلین	[illegible]	عمدۃ الاقتصاد	۷ر	الاستقصاء الافحام	عہ ۵